

علت اعدادی: علتی است که معلول را مستقیماً حقیقی به آن ندارد بلکه در حدودش به آن واسطه است نه درجهت مثل بود در نزد
علت - که در اعم آورده ز منسبه است ماده پذیرنده معلول را تراهم می کند تا علت حقیقی وجود را؟ آن معلول بود علت
در موجودات مادی لازم است چون ماده امر بالقوه است .

علل داخلی: مثل صوری و ساری را علی را علی گویند چون اجزاء است پس دهنده معلول اند چرا اینها در اول بود و معلول آن است
اصل صوری - معلولی: علت هم وجود کننده و هم دیوب و ضرورت دهنده به معلول است . هر که علت خواهد بود معلول پذیرنده
باید آن وجود دهد و سوانح حکم آن منع شده و علت تمام شود در این صورت معلول واجب الوجود پذیرنده می شود .

اصل منصفیت علی و معلولی: منصفیت یعنی شباهت یعنی از علت معلول معلوم صوری شود و معلول معلوم از
علت معلوم صوری آید . پس کلمات وجودی علت و معلول تا به منصفیت و منصفیت باشد آنگاه این را قبول کنیم از
هر علتی معلوم است معلولی سوزنده در نتیجه از هر علتی معلولی بوجود می آید برعکس

عرض تحلیلی: معلول تا به فلسفی است که این امر را در ذهن است و حقیقتاً در خارج وجود مستقلی ندارد بلکه یک
واقعیت خارجی را درم که ذهن ما یک یا چند معلوم را از آن انتزاع می کند . مثل دهنده

مقاله اضافه: (متصف بودن) حاجتی است که از کثرانیت بین دو شیء حاصل می شود نسبت در هر دو است . جوامعی - برابر
فلس: از جواهر غیر مادی است یعنی خود واسطه است بین شدن به چیزی را ندارد و بالفعل است
جواهر مجرد به حال در ماده است و در ترکیب از ماده و صورت . در اینجا (دارن) افشاش میاز ماده ماده و جمیع است
در مورد از جمیع مستقل می شود .

کون و فساد: (تغییر دینی) در یک آن صورت نوعی می گرفته می شود و صورت دیگری به آن داده می شود . یعنی
چیزی نسبتاً فاسد می شود و در وقتاً پذیرد دیگری جایگزین آن که شدن می شود .

حرکت: تغییر و تغیر از ماده پذیر به معنای گذرگون کردن در گذرگون شدن است . یعنی در چیزی در حالت از یک چیز در وقت
گرفته شود و یکی زایل شود و دیگری جایگزین گردد .

برهان وجودی: با صرف تعریف معلوم حد او وجود احوالی است می کند از تعریف در نزد ذهنی ؛ معنی آن تعریف در خارج
بی بود . برهان سنت آرسطو . ① معلوم حد یعنی کامل ترین موجود قابل عرض
② اگر کامل ترین موجود در ذهن قابل عرض است پس ضرورتاً در خارج وجود دارد

چون این معلوم در ذهن کاملترین است پس آن چیزی بنا شود که در خارج است پس هر چه کاملترین معلوم صفاتی اکثر صفات را در غیر این
معلوم ذهنی و این تناقض است . پس برای آنکه معلوم حد در ذهن کاملترین موجود قابل عرض است پس باید در خارج هم وجود داشته باشد .
بر ضرورتاً حد در خارج موجود است . فقط: چون در این معلوم وجودی نه آن ؛ معنی آن وجودی پر در این حد خط معلوم و متعلق آن
صفات نسبی: صفاتی است که معنای آنها نسبی است نه مطلق چیزی از حد او نه .
صفاتی مطلق: که وجودشان در یک موجود است نه در کل و نسبی در آن است نه نفس آن موجود است .
بر این صفات اعدادی و سبب آن می است .

صفات نسبی حقیقی اعم از نفس ذات اضافه معین کمالی در خداوندند و صفات نسبی اضافی است نه مطلقه نوع را بطور پس بر خدا
صفات نسبی حقیقی (صفات ذات) و صفات نسبی اضافی (صفات نقل) هستند .

صفات نسبی حقیقی نفس به ذات: تنهایی برای انصاف به این صفات کافی است . (همی و علم به خود)
صفات نسبی حقیقی ذات اندامه معنی صفات: تنهایی کافی نیست زیرا به غیر نیست تا به سبب آن . (تأثیر و علم به غیر)
صفات نسبی اضافی معنی تنهایی را با جمیع این حد از موجودات است (راز غیب ، مخالفت ، ربوبیت)

حقنا علی: خداوند از ضرورت وجود اشیا، در حکمت تحقق علل آنها است یعنی خداوند می داند در چه سلسله ای از اسباب و سبب است این شیئی ترازی آید و ایجاد می شود به علم قبلی از ایجاد و از بی خدا بر می گردد.
قدر علی: علم پیشین خداوند به محضه علیات استیاد (موجودات مجرد) در برتری ذاتی و ماضوی آنها
(۶) موجودات مادی علاوه بر برتری ذاتی و ماضوی آنها برتری ماضوی هم می شود.

تفصیحی: ضرورت عینی و خارجی شی و موجب بالذکر دارد شی در خارج؛ تراهم شدن علت تا سرانجام، ضرورت و حقیقتش.
قدر عینی: محضه علیاتی که شی در خارج پیدا کرده. محضه علیاتی که شی از آنجا غلیل نمود در زمین و نوع تکلیف به وجود خارجی کبری اند
قدره: بل تفصیلات اما تفصیلات مگر عینی شده است پس از تفصیلات الهی چه قدر از پناه باید برود.
تفصیلاتی: وجود علی جمیع اشیا؛ نحو سبب در عیان عقل که سببها در ضرورت جز در حدیه ای از هم
قدر الهی: خداوند از راهی که موجودات مادی دارند نسبت به ذات باری تعالی

۲- علت حقیقی و اعدادی را با ذکر کلماتی مقابله کنید. (ص ۲۱۳)
علت حقیقی وجود معلول و استیجابی حقیقی به آن دارد و معلول در حدوث و بقا، وجودش به آن وابسته است و انفاک آن
علل آن است. مثل علیت خداوند بر این مخلوق
علت اعدادی معلول و استیجابی حقیقی به آن ندارد بلکه در حدوثش به آن وابسته است نه در بقا و ایش مثل والدرین در خزانه
شواهی که این را، رابطه با بقا شده است نظریه با دید رستوایی و زمینه های فراگیر است آن است که در آن
نسبت معده علی است که از سبب آنرا هم می گنجد تا علت عینی به معلول در وجود دهد. در اینجا علت حقیقی در وجود آن به نسبت
بر این است که خداوند است ولی زمینه رستوایی که این نقطه است آن نسبت به علت اعدادی در معده است.

۳- مراد از علل طولی و عرضی را بنویسید. (ص ۲۱۷)
علل طولی: سلسله ای از علت و معلولات که بین اعضایشان رابطه علی و معلولی داشته باشد اما علی و معلول در هر
رابطه نا علوی است سر هم به اراده خدا و اراده آن که حرکت دست به حرکت قلم به نوشتن متن
هر حلقه در حلقه علت سازد است و معلول ماقول خودش
علل عرضی: معلول واحد از چندین علت سازد در آن واحد، جهت واحد، و معلول واحد در هر حلقه که علل آن است.

۴- تالی فلاسفه از اصل علیت (انیکه علیت امری ذهنی است یا خارجی) را توضیح دهید. (ص ۲۲۰)
اصل علیت را به خارجی و ذاتی و ایجاد می است علت وجود دهنده به معلول است و معلول وجود یافته از علت
در رابطه علیت را به آن گفته و ایجاد خارجی است
آنست و گفته بود که رابطه علی و معلول ذاتی و خارجی است و دیگری مانع مانع و دیگری مانع مانع و در این رابطه علی و معلول
همین گفته بود رابطه علی و معلول ذاتی و خارجی است ولی نه ایجاد می بلکه تقابلی است. ج

۵- بدانت اصل علیت را توضیح دهید. (ص ۲۲۲)
اصل علیت به بی ادلیه است. ممکن الوجود یعنی وجود عدم برای آن سازی است یعنی تا این وجود بخود وجود را بر عدم
تر جمیع همه (تر جمیع بلا جمع علیات) در علتی می شود که جانش وجود بر عدم آنرا و جمیع دهد بر جمیع صف بر عدم
وجودی شود. در اصل علیت: چیزی که به خودی خود نه سبب وجود برای آن را جمع است نه سبب عدم آن را می چنان
یکی بر دیگری محتاج غیر است. که این غیر علت است و آن ممکن معلول.
دانان هر چند بیشتر و متنوع دستور عمل در رابطه بین آنند و صفات آنرا، اصل و صفات عقلی و دانه
چرا این از به بیادت الهی است.

۴- باینکه برهان فقر وجودی معلول را ثابت کنیم (ص ۲۲۴)

۱- بنا بر اصل سلب علت در معلول وجودی رده (۳) در این مکتب (۴) گنوده (مستقل) (۳) داره شده (وجود) (۴) عمل دارن (ایجاد) معلول است
۱- گنوده ر داده شده: آثار معلول (مقتضی) نیز از وجود آن از ناحیه علت در وقت یکنه مؤثرش وجود مستقنی داشته باشد بر
معلول وجود داراوی خواهد وجود را در وقت آنکه ~~مقتضی~~ حاصل است پس ذات گنوده عین ذات داره شده
آثار معلول وجود داشته باشد (مقدم) باشد تا وجود را در وقت آنکه یکنه یکنه بر هم وجود داره شده وجود داره (مقتضی) است
در نتیجه معلول نباید وجود مستقنی غیر از آنچه وجودی که علت آن می باشد داشته باشد
۲- وجود را ایجاد آنکه این در غیر هم باشد بر معلول باید واقعیت مستقنی باشد که بر علت ایجاب می آید و آن واقعیت مستقل
باشد در صورتیکه معلول واقعیت مستقل از شی داره شده (وجود) نه از پس لحاظی که در ذات داره شده (وجود) عین
عمل دارن (ایجاد) است در نتیجه هر جمله ادوات ذات گنوده (وجود) عینی داره شده (وجود) عمل دارن (ایجاد) گنوده
پس ذات علت از ذات معلول مستقل است و ذات معلول عین فقر و نیاز در ربطا به علتش بر نیاز وجودی ایجاد داره

۲- دیدگاه های مختلف در مورد نیاز و احتیاج معلول به علت را نام ببرید و دیدگاه ملاصدرا را تبیین کنید. (ص ۲۲۹)

۱- نظریه حسی (مازیونی) ۲- نظریه حدودی (متکلمین) ۳- نظریه امکان ماهوی (اکثر فلاسفه) ۴- نظریه فقر وجودی (ملاصدرا)
معلول عین فقر و نیاز است هر نیازی نیاز به علت داره اصلاً معنادار است احتیاج بر نیاز به علت داشتن ذاتی برای معلول است
ذاتی عینی معنادار پس سوال از اینکه معلول چرا نیاز به علت داره سوال به بی نهایت است اما با توجه به تبیین
وجود معلول اصل است و ماهیت معلول اعتباری است وجودش عین نیاز در ربطا به وجود علتش است اما ماهیت
ی کسب ما هیتش چرا نیاز به علت داره آنوقت یکنه یکنه حکم فقر وجودش که یکنه یکنه وجود که از جانب علت بر آن آمده
ی شود این وجود وجودی است که نیاز به علت داره

۸- از نظر فلاسفه آیا معلول فقط در حدود نیاز مند است یا در تمام نیاز مند است یا در تمام نیاز مند است (ص ۲۳۳)

فلاسفه معتقدند که معلول به علت هم در حدود و هم در تمام نیاز مند است. دلیل فلاسفه: از نظر ملاصدرا
مطلوب عین ربطا به نیاز و احتیاج به علت است و نیاز ذاتی است و نیاز ذاتی شی را از آن جدا کرده و نیز هرگز
آثار کسب می شود که ذاتی شی را از آن جدا کرده و در نیاز و نیاز به علت نداشته باشد اجتماع نقیضین است
یعنی معلول در چنانکه عین نیاز است و ذاتش نیاز است. و در تمام عین نیاز نیست
از نظر امکان ماهوی: امکان لازم به ماهیت است یعنی وجود و عدمش معاد است پس همواره نیاز مند چیزی عینی است
که وجودش را بر عدم ترجیح دهد تا موجود باشد چرا که امکان ذاتی است و آثار یک لحظه این ترجیح نباشد (در تمام) برتری
۹- آیا علتها معلول را وجود دهند به معلول است ضرورت دهند به معلول هم است؟ توضیح دهید (ص ۲۳۷)

معلول ضرورت دهند به معلول است پس از تحقق علت تا آنکه معلول فقر در وجود و مختلف تا پذیرد رانده آری است فضای
معلول هم وجود دهند هم ضرورت در وجود دهند به معلول است هر چه علت بخواند به معلول وجود دهد باید به آن
و موجب بد دهد و سواغ عدم آن رافع شده و علت تا آنکه شود در این صورت معلول واجب الوجود بالعبثی می شود

۱- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۲- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۳- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۴- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۵- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۶- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۷- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۸- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۹- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۰- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۱- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۲- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۳- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۴- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۵- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۶- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۷- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۸- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۱۹- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۲۰- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۲۱- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۲۲- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۲۳- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۲۴- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

۲۵- اصفیاء سلمه استیلا در وجود او شده است.

در حکم خواجه نصیر در اجتناب تامل :
در حکم خواجه نصیر در اجتناب تامل :
در حکم خواجه نصیر در اجتناب تامل :

۱۳- استیغاب محبت هم بر وجهی ممکن تا از آن صیغه علتش ضروری در واجب شود و موجودی شود.
۱۴- سنده ای از موجودات داریم که رابطه علی و معلولی دارند و هر موجودی ضرورت و وجود خود را از ذاتیه علتش بدست آورده اند.
مثلاً A معلول B می باشد و B موجود است پس ضرورت ما لغیر دارد و این ضرورت را از B که علتش است دریغفت کردیم. ای آنکه اگر همه این اعضا که سنده هستند در آن ضرورت دارند چون موجودند این ضرورت را از حال کسی گرفته اند آنکه همه اینها ضرورت با لغیر داشته باشند و هر یک علتی که ضرورت بالذات دارد علتش نشوند در این صورت مجموعی ای داریم که ضرورت با لغیر دارند بدون اینکه از ضرورت بالذات را کس گرفته باشد و این محال است. پس موجودی هست که ضرورت بالذات دارد و اینها که ضرورت با لغیر دارند ضرورت وجود دارند و آن منتهی است.

۱۵- رابطه این غایت و فعل را تبیین کنید (ص ۲۴۹)

علت غایی هدف را انگیزه ای که فاعل را در برانجام فعلش و مکنش فاعلیت فاعل است و غایت است که فاعل را از فاعلیت با لغیر به فاعلیت با لغیر تبدیل می شود. غایت نهایت چیزی است که فاعل در فعلش و آن می رسد. فاعل می شود هر عملی که می خواهد انجام دهد نتیجه آن فعل را تصور می کند و شوقی در او ایجاد می شود و او را به فاعل و آن فعل را انجام می دهد (مثل غده اخنور آن برای سیوسه ن) و غایت به علت انجام آن فعل حاصل می شود.

۱۶- بنا بر این که همه افعال اختیاری آن در دارای غایت است پس وجود افعال عیب را چگونه توضیح می کنید. (ص ۲۵۲)
که علت خزان آن سنده دست دیا و سینه قلب که مبدأ عملی اند قبل از مبدأ عملی ۱) قوه عاقله (اعضاء و جوارح انسان تا بدین حد که در این افعال است) و سینه قلب که مبدأ عملی اند قبل از مبدأ عملی ۲) قوه شوقیه است که قوه درک و قاع و اطلاع از سانی به صورت است که در آنها قوه در آن سه مرحله احس - خیال - عقل است در انجام فعل اختیاری آن هر سه مرحله که افعال ته بیری انسان جزو آن است و در آن فعل قوه در آن سه مرحله بود غایتی دارد غایت قوه حاسه فقط تصور یافته است غایت قوه تحویل غایت در آن قوه غایت مناسب با همان قوه را شوقیه بود غایت قوه در آن سه مرحله است. ممکن است به غایتش برسد یا نرسد. همه افعال که در انجام می دهند مثل غایت حیوانی دارند ولی عقلانی ندارند. غایت عقلانی ندارند ولی غایت مناسب با مراتب دیگر قوه در آن سه مرحله است.

۱۷- مسئله وجود اختیار از چه حیثی و با کدام مباحث با علم فلسفه ارتباط دارد. (ص ۲۶)
و ضرورت موجودی شود.
۱) نظام عالم هستی نظام علی و معلولی است پس مقید به ضرورت علی و معلولی است. ۲) قانون حکمیت علی و معلولی هر که قانون حکمیت را کنار کند یعنی پذیرش هدف که یعنی انکار نظام در جهان ۳) قانون حکمیت استثنای برادر نیست هم نسبت به ضروری اند و از قبل شخص و مقید و لذا در دانش مجبور است که پذیرش مجبور از جهت هم است. رای فلاسفه که نظام هستی نظام ضروری علی و معلولی است استثنای نیست در همین حال انسان در احوال خود را از اختیار است.

در نهایت آزادی و این آزادی ساداتی و نظام ضرورت علی و معلولی ندارد.

۱۸) نتایج جبری بودن آن را هم از جنبه نظری و هم از جنبه عملی بیوسید (ص ۲۴۱)

از جنبه نظری - با داشتن روابط معین که در
از جنبه عملی - به کلیت و مسئولیت معین است
این نظام هستی، ضروری و جبری است و هر چه
و این است که بیوسید ۱۰۰ احتیاج را نشان است و جبر ضرورت
و در این سیستم معین ضرورت کی گمراهی نیست تا غیر علی
سبب و هر چه هست ضرورت و جبر و ضرورت پس از این
الهی یا بشری به همه بگیریم یعنی تو اینم (جنبه نظری) مستوجب هیچ گونه
۱۹- آیا معنی ضرورت علی - مملوئی مستلزم احتیاج است. چرا. (ص ۲۴۳)

مغز نشانه ضرورت علی و مملوئی برقرار نیاید رابطه علی و مملوئی است و در ضرورت نیست در نظام همان هستی
هم رابطه علی و مملوئی نخواهد بود در نتیجه نظام هستی صد نه و اتفاق است پس بین آن و فعلی او ضرورت علی و
مملوئی نیاید پس آن در هر لحظه ممکن است حرکت و فعلی از او سرزند این معنی احتیاج را مثل سم و غسل
رابطه علی و مملوئی و ضرورت آن کی تو به عمل بالعنونه میگذری است و هم با ضرورت که آنگاه این رابطه را آنگاه
در این ضرورت آن ترسند معنی توانه استیاب کند که ام را بخور پس اراده و احتیاج را از سلب می شود و در وی اند
و معنی ضرورت علی - مملوئی آزادی و احتیاج آن از راه دیگر یعنی مشورت و اتفاق سلب می شود

۲۰- تقدم و تاخر رتبی را با ذکر مثال توضیح دهید. (ص ۲۴۹)
برای من ترتیبی که بین دو خط چند میزند وجود دارد. سلاک ضرب و بلند به یک میاید و مملوئی است.
هم در امور مکانی را اجزاء آن در هم را امور غیر مکانی (عقل)
در امور مکانی - حراب معبد سلاک یا سده ام؛ جواب نیز انگیز است نسبت به ما سده و اگر در مسجد فقط مقابل
سلاک و رده ما سده نیز انگیز و مقدم است بر ام. بر این مبنی و تاخر رتبی مرتفا نشی است نه اعتباری و در معنی
در امور غیر مکانی - سلسله اجناس (حب - عنقه - مبل - سیات - حیوان - انسان)

۲۱- به کدام یک از اقسام تقدم و تاخر، تقدم بالذات یا بنوعی گویند. (ص ۲۷۳)
تقدم بالقطع - تقدم بالعلیه - تقدم بالنبوه

۲۲- تقدم بالقطع و تقدم بالعلیه را در ضمن مثالی با یکدیگر مقایسه کنید. (ص ۲۷۱)
تقدم بالقطع - تقدم تاخری که بین وجود علت ناقصه و وجود معلول برقرارات علت ناقصه و معلول
هر دو در یک زمان وجود داشته باشند با وجود علت ناقصه معلول هم موجود می شود (البته ضروری نیست)
پس در شرطی ما نهاد امکان وجود (علت ناقصه مقدم بر معلول است. مانند تقدم آسودن بر آتش
تقدم بالعلیه - تقدم بین علت تامه و معلول است که سلاک و مبل و سیات و حیوان است.
پس اول باید معلول وجود پیدا کند سپس وجود معلول حساسی وجودی یا به که علتش آنرا اعجاب کرد پس
ابتدا باید علت وجودی یا به پس معلول
مثل وجود وجود آتش بر وجود مبل و وجود حرارت تقدم دارد.

تقدم بالنبوه یا بالماهیه: هر گویی نتوانست برای خودش تا تحقق یابد پس اجرای نیست بر خود ماهیه
تقدم ماهوی دارند و سلاک شرعی یا نبوت ماهوی است.

۲۳ - مراد از تقدم بالتحقیق را با ذکر مجال توضیح دهید. (ص ۲۷۳)

دو شیئی متصف به صفتی شود در یکی واقعاً متصف به صفت و دیگری مجازاً متصف و صفت شد
باز اسطی ای صفت شد. امثل حرکت با شین به حرکت را نند که حرکت با شین متقدم است چون ذاتاً حرکتی
و حرکت را نند بنا بر چون حرکت آن به تبع ما شین است. ملاک استقامت و ادبیت و استقامت است
آنچه واقعی است وجود است. وجود موجود است بالذات و بالتحقیق به تقدم
ماست اعتباری است و به تبع وجود موجود است بنا بر

۲۴ - حدوث و تقدم عرفی را با حدوث و تقدم زمانی مقایسه کنید. (ص ۲۸۵ و ۲۸۶)
در عرف از دو شیئی حادث است آن را که زمان حدوثش مقدم است یعنی زودتر پدید آمده است نسبت به شیئی که در وقت
آن دیگری را که زمان حدوثش مؤخر است نسبت به شیئی که اول حادث گویید که شیئی را زمانی است.
حدوث زمانی، سابق بودن وجود شیئی به عدم زمانی یعنی آنگاه زمانی است که شیئی وجود نداشته و سپس بوجود آمده
قدیم زمانی، سابق بودن شیئی به عدم زمانی یعنی آنگاه زمانی است که شیئی وجود نداشته و سپس بوجود آمده
حالی باشد. چنین شیئی ای قدیم زمانی است کل عالم طبیعت را در قدیم زمانی است چون زمان، عالم طبیعت مطلق شده

۲۵ - حدوث و تقدم ذاتی را تعریف کنید و برای هر کدام مثال بزنید. (ص ۲۸۵)
یعنی سابق بودن وجود شیئی به نسبت ذاتیه (لا اقلقه) به وجودش سابق به عدم نسبت که تقدم ذاتی است
اگر وجود ذاتی آن باشد امکان ذاتی دارد و برای وجود سابق در خارج نیز علی دارد که وجود دارد پس ترجیح و تقدم
حادث ذاتی اند (ممکن الوجودات) یعنی سابق بودن وجود ما نسبت به نسبت ذاتیه

۲۶ - دیدگاه متکلمین در مورد حدوث و تقدم عالم را با ذکر دلیل عقلی بیان کنید. (ص ۲۸۸)
نظراً متکلمین به حدوث و تقدم زمانی رای پذیرند و عالم ماده و طبیعت را حدوث زمانی و خداوند را قدیم زمانی قدا نند
دلیل نقلی متکلمین به ۱) خداوند واجب الوجود است و تقدم زمانی ۲) ما سوی الله وجودش واجب نسبت
۳) ملاک نیاز مندی مطلق به علت را حدوثی دانند چون ما سوی الله مقدم بود بر زمانی و بعد بود پس که حدوث یافته
و واجب الوجود را از منی آید. فقد و ملاک نیاز مندی ما سوی الله به علت را حدوثی دانند در صورتیکه امکان ذاتی ملاک
بنا بر علت است پس ما سوی الله حادث ذاتی از منی وجودش ممکن است ولی قدیم زمانی و خداوند قدیم ذاتی است

۲۷ - امتیاز آنرا آورده و هر کدام را توضیح دهید. (ص ۲۹۴)
عدم مقابل عدی است که با وجود شیئی جمع شدنی نیست بلکه بین انکسار است و تفضیل وجود است
لذا شیئی دائم از جهت واحد در زمان واحد نمی سلو و هم مقدم باشد هم سو بود. اجتماع در تدمع عدم در وجود محال است.
همه جماع عدی است که با وجود شیئی جمع شدنی است. عدی است که از مرتبه ذات و ما نسبت شیئی استخراجی سلو.

یعنی لا اقلقه نسبت، نسبت ذاتیه. این عدم یعنی لا اقلقه نسبت ذاتی با وجود بودن ملاقات ندارد و شیئی تواند در زمان
حال در زمان زوال که موجود است از افراد بی استقامت باشد.
۲۸ - جوهر در عرف را تعریف کنید. (ص ۲۹۷)
جوهر ماستی است که در تحقق خود نیازمند سوسنی نیست.

عرفی موجودی است که محتاج سوسنی است یعنی ضرورتاً در تحقق خود نیازمند سوسنی است. اگر حصول کرده مجلس چه این نیازمند
ماده ضرورت هر دو ضرورت و نیاز ماستی بهم دارند.

۳۵ - تفاوت محفل و نفس را بنویسید. (ص ۳۱۱)
محفل جوهر مجرد از مادیات است که در اجسام افلاک نیاید مگر ماده را دردی نفس تا زمانی که در این دنیا است توسط ماده اندک نفس را می دهد
- جوهر مجرد عقلی از جسم تا تیرگی گیرد و در نفس از جسم تا تیرگی گیرد و منفصل می شود.

۳۶ - باینکه برهان هیولارانیست کنید. (ص ۳۱۲)
برهان نفس در عقل: اجسام واحدند پس مستعد آنکه هم قابلیت محفل در نفس و هم قابلیت عقلی دارند. (۱) مستقلاً بدانند و در نفس مستعد عقل
پس در نفس کلیه مکرر انبساط می کنند پس باید شئی را یعنی ماده که اینها مستعد آن برای آن شئی است و در نفس مستعد و اینها را بپذیرند.
(۲) انتقال در انتقال هم در نقطه مقابل مستعد ولی مستعداً بر جسم دارای شوند. (۳) جسم انتقال و انتقال برای پذیرد و در نفس انتقال
دارد و غیر انتقال ندارد و بر نفس و جسم در نفس هم آمدن انتقال و انتقال مقدم می شود. نتیجه آن امر آنست که انتقال
رای پذیرد و در نفس و در انتقال برای پذیرد و عقل. هیولای اولی یا ماده اولی است و حاصل شود محفل در عقل
برهان نبود و نقل: (۱) اشتباه براسول است در حال تفسیر دیگر گوئی است. (۲) لازم این تفسیر و دیگر گوئی تبدیل شدن
شئی از مادی به غیر مادی است. یعنی هم باید دارای عقلیت باشد و هم دارای یک امکان را قبول تبدیل شدن
از آن جهت که با عقل است خود شئی است که دارای خاصیت دارد از آن جهت که ممکن است تبدیل شدن. نتیجه آنست که هیولای اولی
(۳) نود و نقل در عقلیت مستعد بلبلد (فرد - نداری - عقلیت = دارای)
بسی شئی و این خارجی می تواند از همان جهت که با عقل است با نفوذ هم باشد چنانکه اجتماع مستعد بدان محفل است.

۳۷ - لوازم حرکت را نام ببرید و در ضمن شائی مختصراً توضیح دهید. (ص ۳۴۱)
شئی از هم بیوی تهر آن حرکت می کند در هم که استاده (۱) مبدأ حرکت بیوی تهر آن حرکت می کند تا محله
زمانی که عول می کند (۲) مسافت حرکت را ننده (۳) فاعل حرکت یا محرک خود شئین (۴) موضوع حرکت دستور
مبدأ و مقصد حرکت چون سکون است از جایی حرکت محسوب نمی شود و منطبق بر آن در عقل است.
ابتداء و محفل خود محفل است حرکت که تمام شده به فعلیت محفل می رسد.
فاعل حرکت باید غیر موضوع حرکت باشد. مسافت مستعد و زمانی است که حرکت در آن اتفاق می افتد
موضوع حرکت آن چیزی است که وصف حرکت را می پذیرد و مسافت حرکت را می می کند.
مکان عمل حرکت بیوی است که حرکت را ایجاد می کند و در آن جسم است در همان صورت نوعیه محرک است
مسافت حرکت آن چیزی است که در همین حرکت حالت سلبانی دستورک به خود می کشد.

۳۸ - آیا حرکت نیاز به موضوع دارد. توضیح دهید. (ص ۳۴۲)
حرکت به موضوعی نیاز دارد که وصف آن واقع شود آن موضوع با تحقق حرکت مستعد می شود به اینکه محرک است
محال است حرکت مستقل از جسم و واقع به خود موجود شود حرکت هوارد در جسم موجود می شود.
حرکت از آن جهت که حرکت است نیازمند موضوعی است بلکه از جهت مسافت مستعد به موضوع نیاز دارد. اثر مسافت بر
حرکت یکی از اعراض باشد آن حرکت طبقاً نیازمند موضوع است اما اکثر مسافت یک حرکت با موضوع نیاز ندارد.
۳۹ - باینکه برهان نظر سلاصه را بر حرکت جوهری را ثابت کنید. (ص ۳۴۳)
برهان متحرک بالذات (۱) حرکت در برخی اعراض بدیهی است (۲) فاعل غریب و علت سبب آن در جسم بیوی در نفس جسم همان
مسبوت نوعیه جسم است. (۳) علت یک بدیهه مستقیم باید خودش مستقیم باشد. (۴) فاعل غریب و علت سبب آن در جسم بیوی در نفس جسم همان
نتیجه: پس محرک باید خودش متحرک باشد تا حرکت را در اعراض ایجاد کند و چون فاعل شئی مستعد می شود
مسبوت نوعیه که باید فاعل محرک در اعراض باشد تا این حرکت را در اعراض ایجاد کند و چون فاعل شئی مستعد می شود
در صورت نوعیه جوهر است. حرکت در اعراض شئی معنوی از حرکت در جوهر شئی که همان مسبوت نوعیه است می باشد.
حرکت در جوهر تحقق دارد. حرکت در اعراض جز در مسابیه حرکت در جوهر امکان پذیر نیست. هیولای

۴- راهی که در خداشناسی را بنویسد و با یکدیگر مقابله کنند. (ص ۳۴۸)

۱- راه اول: راه نجات ۲- راه حق و علم یا راه صیقلیت ۳- راه عقل یا راه استدلال و فلسفه

- ۱) راه اول و نجات راهی تحقیقی است قابل تسلیم و عقول به عموم مردم نسبت هر چه بود که ملترین راه است
- ۲) راه حق و علم ترقی سازه اندوخته بل نیم و تسلیم و تسلیم به اشیران است نیز در راه و صیقلی یا بران همان اثباتی که در عقلی ترقی را
- ۳) راه عقل و فلسفه. شوارترین راه ترقی قابل تسلیم و با سطر به همه سوالات نسبت است و مورد تأیید قرآن

۴۸- برهان وجودی؛ برهان صدیقین چه تفاوتی دارد. توضیح دهید. (ص ۳۷۱)

برهان صدیقین برهانی است که در آن، غیر خدا را مستلزم اثبات خدا قرار نگیرد است. آید که دلالت دارد بر اینکه خداوند در معین ائمه باطن است خدا هرگز نیست یا خدا خورق است و گواه بر شیاطینی میسر است و ولید مستلزم امر است که خورق خود گواهد بر وجود خود میسر است. (برهان صدیقین این سینه را ملازمه را)

برهان وجودی برهان است که در آن، وجود خدا از معلوم خدا استنتاج می شود. در برهان وجودی کثیری از این مفاهیم (واجب بالذات) که ملتر بر وجودی که بل سی الاطلاق - بزرگترین موجود. جوهر دارای صفات متناهی) خود را قرار داد که در قرآن آن وجود خدا اثبات شود. به این صورت که اثباتی که گفته آمد معلوم نیز بر وجه خارج مصدراتی نه ائمه باشد و آن نفس را از این برهان سبب آنست که اینگونه است.

۴۲- برهان وجودی آئین را بنویسد. (ص ۳۷۲)

۱) معلوم خدا یعنی که ملترین موجود قابل عرض است (۲) اگر که ملترین موجود در ذهن قابل عرض است پس ضرورتاً در خارج موجود خواهد داشت. چون این معلوم در ذهن کاملترین است اگر همان نیز که در خارج است پس ملترین معلوم در نتیجه اگر معلوم خدا در ذهن باشد به عنوان قابل عرض موجود قابل عرض است پس باید در خارج هم وجود داشته باشد. پس که ملترین موجود قابل عرض در ذهن موجود است پس ضرورتاً خدا در خارج موجود است.

۴۳- برهان صدیقین بر علی سید برای اثبات وجود خدا را بنویسد و نقد کنید. (ص ۳۷۷ و ۳۷۸)

۱) بنا بر اصل واقعیت موجودی است (۲) این موجود واقعی یا واحد بالذات است یا ممکن بالذات اگر واجب بالذات باشد که شیت المطلوب اگر ممکن بالذات باشد و وجودی در آن سادی است پس ملتر خدا علت است و علت آن یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات که اگر واجب بالذات باشد علت آن خداست و اگر ممکن بالذات باشد آن معلول است. پس ملتر بالذاتی هست و شود در نتیجه در موجودی یا واجب بالذات است. پس در این سطر ملتر بالذات یا ممکن بالذات است و در نتیجه ملتر بالذات است.

۴۴- برهان صدیقین ملاصدرا بران اثبات وجود خدا را بنویسد. (ص ۳۷۸)

۱) بنا بر اصل واقعیت و اثباتی موجود است (۲) وجود را عقل و ماهیت اعتباری است پس در خارج آنچه واقعیت دارد حقیقت وجود است نه ماهیت (۳) حقیقت وجود واحد و شک است. (۴) حقیقت وجود خدا را ملترین در موجودات نشان دهنده محدودیت و نشان دهنده معلول بودن موجودی نوعی عدمیت در ذات است. پس حقیقت هستی چون موجودی است و عدم در آن راه ندارد و در ذاتش تمیدی ندارد و متعلق به وجود حقیقت سادی کمال عظمت است و لایحه است در نتیجه حقیقت هستی در ذات خودش با قطع نظر از حقیقتی که از خارج به آن ملحق شود سادی است؛ ذات لا ایزال من دلالت المطلوب

۴۵- با توجه به قاعده لا صرف الی لایقینی و لا یتکرر الا بکونه می توان تو حید ذاتی را ثابت کرد. (ص ۳۸۳)

۱) واجب بالذات استناهی در مرتب است (۲) وجود متناهی در مرتب که در پذیر است

۲) در نتیجه واجب بالذات تعدد پذیر است. یعنی واجب بالذات کسی بر شیت دهنده ندارد.

ادامه دارد ۱۰

پس وجود صرف الهی را نشانی و لا انکر را است حقیقتاً یک و اینست که ذات که وجودش در ذات است در عالم واقع محقق دارد و آن هم خداوند است که در وجودش نامتناهی است در حقیقت و وجودش صرف است و نامتناهی به همین دلیل شده و نامید بر است و یکی بیاید نسبت و لا حقیقت ذاتی الهی است می شود
 خداوند وجود صرف است که نه در ذهن و نه در خارج نمی توان برای آن سلب کرد و اگر هر نسبت در ذات موجودی نامتناهی داشته باشد همانی چون اکثر نامتناهی داشته باشد پس ما نسبت داریم در آن راه پیدا کرده است پس دیگر صرف نیست و غیره و نشان درست نه نامی از برای او
 صرف یعنی خالص و محض و هیچ اصطلاحی در آن وجود ندارد و اگر ادعا کردیم که چیزی صرف است در ذاتی می شود

۴۴- دیدگاه ما در خداوند اسلامی ای که در مورد خداوند تعالی به تنزیه و نفی تشبیه هستند (تنزیه مطلقه) را نوشته و نقل کنید. (ص ۳۹۱)

تنزیه مطلقه آن معانی است که در ادوات در آیات نسبت داده شده است می پذیریم ولی عقل ما از فهم آن تقطیل است
 خداوند منزله است و فهم آن را او خداوند آورده است در تفویضی که است (تنزیه مطلقه منظور است)
 و از متفرقات تشبیه و تنزیه هم مانعی ندارد و حقیقت مشهوری بین مخلوقات و خداوند، منتهی دعای ترسیم خداوند مستجمع جمیع صفات کامل است عقل ما نمی فهمد صفات کامل چیست و عقل به بد جامع شروع ما شده و در مشهوری که برای خداوند نامیده ما را در ادوات سکوت و کسب و توقفی کنیم (تنزیه مطلقه بود حقیقتاً)
 می شود و هر صفتی که در مورد خدا صفتی می کند در مورد مخلوق صفتی نگذرد. تفاوت حلق و مخلوق؛ حلق واجب بالذات است تمام نامتناهی و مخلوق ممکن بالذات و حادث و متناهی و محدود است. مفهوم علم خدا و علم انسان یکسان است و حد در حد و حاد و بر ذات انسان است. خداوند علم خدا عین ذات خداست قدیم و لا متناهی است ولی علم انسان محدود است که خدا مثل انسان نیست ولی دلیل بر فهمیدن آن نیست نفی صفت است لازم انبساط صفت نیست، مطلقاً علم خدا و علم انسان نیست این بدنی تفاوت بین حلق و مخلوق در حدی که خداوند به گفته حکما لا متناهی است و محدود و مثل نه آید و این خلقت بین معلوم و مصداق است و تفاوت در این صفت تفاوت در مصداق است نه مفهوم.
 ۱- آن موجود است یعنی خداوند مبدء نیست طبعی فکر تنزیه سلبید. پس اگر ما خداوند موجود است را نمی فهمیم ولی خداوند مبدء نسبت رای فهمیم پس نمی توان بی وجود خداوند بود و در او احد است یعنی خداوند نسبت بر نمی توانیم بگویم و آنرا خداوند است
 ۲- از نظر حکمای اسلامی رابطه ذات با صفات خدا چگونه است؟ نظر اینک از طریق برهان صدیقین نسبت کنید. (ص ۳۹۱-۳۹۲)
 بلکه ذات در وجودی است که در عین حدوث و سادت مصداق همه این مفاهیم است و با کمال با طشتش جاری است که کلمات برهان صدیقین است
 ۳- کمال سادگی و وجود است و آنکه ~~صفت~~ نقص است عدم و ما صفت استیاء است در نتیجه ذات حق کمال واقع را دارد چون صرف الوجود است کمال محض است و خداوند صرف الوجود است پس تمام کلمات و عباراتی را به نحو احسن و کمال در این برهان صدیقین

